

اساطیر یونان

بقلم آقای دکتر احمد بهمنش

استاد کرسی تاریخ ملل مشرق، در دانشکده ادبیات

وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ

وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.

سوره هود، آیه ۱۴۱

ز فرزانتان ورکه بشنیده‌ای

همه آنچه اندر کتب دیده‌ای

فزون است عالم، فسانه کم است

فسانه بهم کرده زین عالم است

ادیب پیشاوری

بنا به روایت ویرژیل، پس از آنکه یونانیان، مقاومت سپاهیان تروا را درهم شکستند، آنه، یکی از قهرمانان تروا، با عده‌ای از هموطنان خود بمهاجرت پرداخت و چون به ایتالیا رسید، در ناحیه‌ای که بعدها شهر رم در آن بوجود آمد مستقر شد. در آنجا وی برای تشویق مهاجران تروائی و متحدین ایتالیائی خود بمقاومت در برابر دشمن و انجام دادن اقداماتی برای عمران و آبادی آن ناحیه، آنها را مخاطب ساخته ضمن بیاناتی گفت «شاید همین خاطره‌ها روزی موجب مسرت و افتخار ما باشد»^(۱) این آرزو در واقع جامه عمل پوشید و آن کوشش‌ها ندمتها موجب مسرت و افتخار آن مهاجران شد، بلکه اولاد و اعقاب آنها و همه مردم روی زمین نیز از تجدید آن خاطرات شادمان و مسرور میشوند.

زمینی که ما در آن زندگی میکنیم، از آغاز پیدایش بشر، باین صورت آماده زندگی و تأمین معاش انسان نبوده، اجداد و نیاکان ما در این راه رنجها برده و محرومیت‌هایی متحمل شده با مبارزات و فعالیت‌های گوناگون، طبیعت نامساعد را بر سر مهر

آوردند و تا آنجا که تاب و توان داشتند، راه را برای معاش نسل‌های آینده صاف و هموار ساختند. ما نیز در همین راه قدم بر میداریم و فرزندان ما هم از همین سنت ازلی یعنی کار و کوشش دائم، پیروی خواهند کرد.

بر خلاف امروز که شرح کوچکترین جنبش‌ها و نهضت‌های بشر، در هر گوشه جهان، بطرق مختلف نگاهداری میشود، در آن روزها وسیله‌ای برای ثبت و ضبط وقایع در دست نبود و ناچار، غبار فراموشی جلوه توفیق‌هایی را که در شؤن مختلف حیات، نصیب بشر می‌شد، فرو می‌پوشید تا جائی که امروز برای اطلاع از آنها باید سینه خاك را شکافت و با عمق زمین فرورفت و با دسترسی بکوزه شکسته یا سنگک نبشته‌ای، گوشه‌ای از خدمات گذشته بشر را روشن کرد. این کار در دوسه قرن پیش، مورد توجه دانشمندان قرار گرفت و نتایج سودمندی نیز حاصل شد. تاریخ تمدن‌هایی که روزی درخشندگی و شکوه خاصی داشتند و تا این اواخر کوچکترین اطلاعی از آنها در دست نبود بهمین ترتیب، مجدداً تنظیم یافت. محرك و مشوق دانشمندان در این خدمت، قول‌هایی بود که از افواه شنیده می‌شد، چون شالوده تاریخ زندگی ما بر تعلیمات و اطلاعاتی است که از قصص و حکایات بدست می‌آید و در پرتو فروغ همین قصه‌ها و حکایت‌ها، که هر خردسال و سالخورده‌ای از شنیدن آن بنحوی لذت می‌برد، پرده ظلمت از بسیاری از نکات تاریخی برافزاد و نخستین خاطر‌ها و ابتکارات بشر، از گزند فراموشی مطلق رهائی یافت. شرح پاره‌ای از فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، مذهبی، اجتماعی و همچنین پیشرفتهای علمی و معنوی و خلاصه جزئیات زندگی پیشینیان را مخصوصاً باید در خلال همین حکایات جست. درست است که برخی از آنها از این لحاظ ارزشی ندارند و برای تعریف و تفسیر موضوعی از آنها استفاده نمیشود و ظاهراً فقط جنبه تفریحی داشته‌اند ولی بسیاری از آنها شرح حوادث واقعی میباشد که متأسفانه بهمان جهاتی که گفته شد فقط در افواه مانده و بمرور زمان شاخ و برگ‌هایی بر آنها افزوده و یا نسخه بدل‌هایی از آنها ساخته‌اند. تاریخ بنای شهر رم که به «انه» و اولاد او نسبت میدهند یکی از همین داستان‌هاست و ویرژیل با جمع آوری و تألیف و تالیف قسمت‌های مختلف آن، گذشته این شهر تاریخی را تاحدی روشن کرده

است. داستان آتلانتید که سولون مطالبی در باره آن از معلمین مصری خود شنیده و افلاطون در دو قرن بعد، از روی روایاتی که در افواه مانده بود، اخبار مربوط را در کتاب *Timée* جمع و ضبط کرد، در این اواخر بصورت حقیقتی جلوه گر شد. محل این جزیره معمور و معروف قدیم، که مدتها پیش آب آن را فرا گرفته و بیشتر صورت افسانه‌ای داشت، در سال ۱۹۵۲ بوسیله یک کشیش آلمانی بنام *Jurgen Spannutt* نزدیک جزیره هلگالاند کشف شد و از این راز نیز مانند بسیاری از نکات تاریخ حیات بشر، پرده بر افتاد. کشفیات تاریخی دیگری هم که در سایر نقاط زمین شده بیشتر به همین طریق انجام یافته است و شاید افسانه ملالت باز حیات ما نیز از همین راهها بدست آیندگان برسد.

باین ترتیب شاید بتوان گفت که برای مطالعه سرگذشت ملت‌ها و حیات معنوی اقوام مختلف، اثری شیرین تر و سودمندتر از داستانها و اساطیری که از آنها باقیمانده است نتوان یافت. گذشته از کوشش‌هایی که در آن ایام برای بیان منشاء عالم بکار رفته، اساطیر شامل پندها و اطلاعاتی هستند (از قبیل افسانه «پاندور» که معرف کنجکاوهای زنانه است و سرگذشت «پنلوپ» که نمونه وفاداری محسوب میشود) و بسیاری از آنها تعبیر و تفسیری از جمله معروف «خود را بشناس» میباشند: داستان «نیوبه» که از بابت فرزندانش خود دچار کبر و غرور شده بود - باروفون که بفکر تصرف اولمپ افتاد - ایکار، که بالهایش در اثر حرارت خورشید ذوب شد - برای بیان ناتوانی بشر در رقابت با خدایان ابتکار شده‌اند و بنا بر این باید آنها را آئینه روح بشر، که انسان قرن بیستم نیز میتواند خود را بصورت یک آئینه قرن ششم پیش از میلاد در آنها باز یابد، دانست.

این قصه‌ها نه تنها در تاریخ هر مملکت نقشی اساسی بازی میکنند، بل نموداری از تجارب پیشینیان و کوششهای بیدریغ آنان بمنظور هموار کردن راه زندگی همه افراد بشر است و در عین حال حاوی سودمندترین و جالبترین سرگرمی‌ها نیز میباشد و هر يك از آنها بد مثابه مشعلی فروزان راهنمای مردم روشن بین و حقیقت جو خواهد بود.

پیشرفت‌هایی که طی سالیان دراز نصیب بشر شده و همچنین شکست‌ها و نا کامی‌هایی که از آن روزگار تا کنون دامنگیر ماست با تأمل و دقت درین داستانها روشن خواهد شد:

وسیقی الحدیث بعدك فانظر ای احدیة تحب ، فکنها .

باری چو فسانه می شوی ای بخرد

افسانه نیک شو ، ند افسانه بد

* * *

خنك کسی که پس از وی حدیث خیر کنند

که جز حدیث نمی ماند از بنی آدم

بطور کلی همه ملت‌ها در طول حیات خود، افسانه‌ها و اساطیری ساخته‌اند که کم‌ربیش مورد قبول و اعتقاد باطنی آنها نیز بوده، اکثر آنها باین مناسبت که نیروهای فوق طبیعی در آنها دخالت داشته‌اند، مانند اساطیر هندی، مربوط بمسائل مذهبی میباشند. در میان برخی از ملت‌ها، داستانهای حماسی مورد توجه بیشتری بوده؛ در این قبیل داستانها صحبت از مسأله خلقت و پیدایش عالم نیست؛ البته در اینجا نیز خدایان غافل از سر نوشت بشر نیستند ولی قهرمان واقعی حوادث، افراد بشر میباشند حتی اگر اعمال آنها گاهی، خارج از حدود توانایی بشر باشد. دورهای افسانه‌ای ملت‌ها در شمار این قبیل داستانها محسوب میشوند. پاره‌ای از اقوام نیز جنبه شکفت-آمیز و افسانه‌ای داستانها را از یاد برده و از آنها برای بیان حوادث تاریخی استفاده کرده‌اند چنانکه مجسمه خدای يك چشمی که در کنار تیبر قرار داشت، بتدریج مفهوم و معنای اولیه خود را از دست داده برای شرح دلاوریهای هوراس (Horatius Coclès) و دفاع مردانه او از پل رودخانه مزبور، در جنگ میان رومیها و اتروسک‌ها بکار رفت. در یونان، میت^(۱) در انواع این حکایات و افسانه‌ها دخالت دارد. گاهی رنگ

۱- کلمه میت، بطور دقیق برای تعیین معنی اساطیر و میتولوژی بکار نرفته، Mythos در آغاز، بمعنی قول و گفتار و در مقابل Ergon، عمل، قرار داشته. هر آنرا بمعنای حکایت و سرگذشت (le recit)، راست یا دروغ، استعمال کرده ولی در قرن پنجم و نخستین بار

تاریخی بخود می‌گیرد و برای توصیف اهمیت شهرها و مقام خانواده‌ها بکار میرود، گاهی هم بصورت منظومه‌های حماسی و زمانی برای بیان عقاید و مراسم مذهبی جلوه‌گر میشود. این کلمه *Mythos*، در واقع بر تعریف و شرح هر سرگذشتی اطلاق میشود، خواه در موضوع تراژدی خواه در کمدی و خواه در قصه‌های ازوپ. منتهی همانطور که وهم و خیال، مخالف عقل و خرد است، میت نیز مخالف و مابین لوگوس *Logos* میباشد. لوگوس و می‌توس دو نیمهٔ زبان و همچنین دو عمل اساسی حیات روحی ما محسوب میشوند. لوگوس که در واقع بصورت برهان عقلی و استدلال بکار میرود برای مجاب کردن است و طرف را و امیدارد نابقضاوت بپردازد. لوگوس، در صورتی که صحیح و منطبق با منطق باشد، واقع و حقیقی است و اگر سفسطه و خدعه‌ای در آن بکار رفته باشد، دروغ و نادرست میباشد. لیکن، میت، غایت و مقصودی جز خود، ندارد، هر کس میتواند بر حسب تمایل خود، باین مناسبت که موضوعی را «جالب» و یا درست تشخیص داده و یا مطابق با ایمان او است، آنرا بپذیرد. باین ترتیب همهٔ مطالب غیر عقلی افکار بشر در اطراف میت جمع آمده و بنا بر این بستگی کامل آن با هنر، جلب نظر میکند و شاید همین موضوع، جالبترین صفات و مشخصات میت در یونان باشد. دخالت و نفوذ میت، در تمام فعالیت‌های ذهنی و روحی یونانیان بخوبی مشهود است و شئون مختلف هلنیسم، یعنی هنرهای زیبا و ادبیات، آنرا مورد استفاده قرار داده‌اند. بنظر یک یونانی، میت، مرز وحدی قائل نیست و برای خود درهمه جا راهی باز کرده و بالاخره بزندگی مخصوص خود، در نقطه‌ای که میان عقل و ایمان قرارداد است ادامه داد. سرچشمه تفکرات یونانیان و اقوامی که قرن‌ها بعد جانشین آنها شدند همین میت‌ها بود. موضوع اصلی تراژدی‌ها (پرومته و اودیپ ...) و چهره‌هائی که در

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

پندار، آنرا بمعنی وهم و خیال (*Fiction*) و در مقابل *Logos*، حکایت راست، بکار برد. این مطلب که بعدها، از کلمهٔ میتوس، بمعنای وهم و خیال استفاده شده، طبیعی و عادی است، چون قبل از قرن پنجم و حتی مدتها بعد هم حکایاتی که دربارهٔ خدایان و قهرمانان نقل می‌شد، در نظر مردم، راست و صحیح بود.

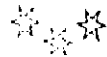
اشعار غنائی (آشیل و اولیس...) می بینیم، در اساطیر قدیم شهرت و معروفیتی کسب کرده بودند و رواج و توسعه آنها بوسیله شعرا و هنرمندان بزرگترین ثمرات هلنیسم است که مورد استفاده فکر بشر قرار گرفت.

« برای درک اهمیت اساطیر یونانی ودقت و ظرافتی که در آنها بکار برده باید متوجه بود که یونانیان بخصوص تا آغاز جنگهای پلوپونز، بحقیقت اساطیر ایمان داشتند و آنها را در زمره حکایات ساده و داستان‌ها نمی انگاشتند. در مقدمه Phèdre، اثر افلاطون، سقراط و مخاطب او در باره محلی که Orithye در آنجا ر بوده شده بود، بحث میکنند. در جنگ پلوپونز، اسپارتی‌ها، حتی یک درخت هم از باغ آکادموس، قطع نکردند؛ چون بعقیده آنها، آکادموس بود که محل اختفای هلن را (بدست تزه) به کاستور و پولوکس، برادران او، نشان داد. در مگار صخره‌ای وجود داشت که هر گاه سنگی بآن می زدند، صدائی موزون شبیه بموسیقی بگوش میرسید و در این باره عقیده داشتند که آپولون هنگام فعالیت در بنای شهر، جنگ خود را بر آن صخره گذاشت و صخره مزبور تحت تأثیر جنگ وی، دارای این خاصیت شد.

اساطیر یونان بوسیله حماسه سرایان و تراژدی نویسان، توسعه قابل ملاحظه‌ای کسب کردند و در این باب فعالیت‌های اشیل و سوفوکل و اوری پید، که هر یک بنحوی در تنظیم سرگذشت فیلو کنت اقدام کردند بهترین شاهد مدعا است.

لیکن باید دانست که سوفسطائیان و همچنین اوری پید، اساس اعتقاد به اساطیر را متزلزل کردند ولی بعقیده نیچه، عامل اصلی این کار سقراط بود که اصولاً باشعر و شاعری، سروکاری نداشت. نیچه، در تمام دوره فعالیت‌های علمی خود، یعنی از موقعی که در بال بتدریس مشغول شد تا پایان عمر، برای اثبات این نظر پافشاری میکرد چنانکه میگفت «من نخستین بار، سقراط را عامل تباهی و فتنای یونان معرفی کردم». بنظر اونه تنها سقراط، بلکه اوری پید هم در این راه، همکار وی بشمار میرفت و نکته جالب اینجاست که می گفتند سقراط فقط موقعی به تئاتر میرفت که اثری از اوری پید بمرض نمایش گذاشته می شد. و باز هم بقول نیچه «افکار و تمایلات سقراط موجب مرگ اساطیر شد»، «سقراط

از تراژدی چیزی نمیفهمید و بهمین مناسبت آنرا تحقیر میکرد» و «مرگ تراژدی، پایان و خاتمه حیات اساطیر نیز محسوب میشد» .



اساطیر یونانی در طول حیات خود، یعنی پس از آنکه در دوره‌های پیش از تاریخ، ابداع و ابتکار شدند، بطور کلی در سه مرحله تحولات و تغییراتی در آنها بظهور پیوست. این مراحل را میتوان مرحله حماسی، مرحله تراژیک و مرحله فلسفی نامید و در هیچیک از این مراحل تعیین «صورت اصلی» آنها (که اصولاً اساس و منشاء تاریخی یا جغرافیائی و یا مذهبی... داشته و برای توجیه آنها، بحکایات عامیانه و فولکلوری متوسل می شدند) ، مقدور نیست .

در هر يك از این ادوار و مراحل مختلف، هر دسته از نویسندگان و متفکرین، بطریقی خاص در تعبیر و تفسیر اساطیر کوشیدند. چهره‌های اساطیری پیش از تاریخ، در دوره حماسی بصورت واقعیتی زنده، جلوه گر شدند و قهرمان‌ها و شخصیت‌هائی «از آنها بوجود آمدند؛ اساطیر از همان ایام بتفکر درباره عالم پرداخت و بعنوان محصول تجربیات گذشته بشر، در معرض افکار قرار گرفت. آشیل و آگاممنون و هلن، شاید بیش از رواج دوره‌های ادبی مربوط به تروا وجود داشته‌اند ولی شخصیت واقعی آنها هنگامی جلوه کرد که شرح خصوصیات زندگی آنها بوسیله نویسندگان در افواها افتاد؛ چنانکه هم‌باز کبر صفات بازر آشیل، یعنی جنگجویی، خشونت و سختگیری و در عین حال رقت قلب و مهربانی و همچنین اطاعت از سر نوشت، او را در شمار قهرمانان جاوید در آورد. منظومه‌های هم‌ری و بطور کلی حماسه‌ها فقط بذکر عملیات قهرمانها پرداخته به روانشناسی آنها توجهی نداشته‌اند و کمتر بقضاوت اخلاقی مبادرت کرده‌اند. بعدها با ظهور سوفسطائیان (در آخر قرن ششم پیش از میلاد)، این مطلب، یعنی انتقاد اخلاقی نیز مورد توجه واقع شد و فی‌المثل درباره اقدامات «اولیس»، که با ایجاد صحنه‌های دروغ و ساختگی، موجب مرگ «پالامد» شده بود (فقط باین علت که پالامد او را مجبور بشرکت در جنگ تروا کرده بود) بقضاوت پرداختند و در همین زمان بود که پرودیکوس، هراکلس را قهرمان يك داستان اخلاقی معرفی کرد. اساطیر

یونانی، دردوره حماسی، بهترین وسیله پرورش روحی بشمار میرفت و دردوره کلاسیک، منظومه‌های هم‌ری بهترین کتب درسی در آموزشگاه‌ها بود و آموزگاران، نظر دانش-آموزان را مخصوصاً به‌پندها و نکات اخلاقی آن‌جا جلب می‌کردند. هم‌ری، مدتها، عالیترین «استادفکر» یونان قدیم محسوب میشد و مخالفت‌های افلاطون که اساطیر و همچنین منظومه‌سرایان را عامل فساد و تباهی فکر و اخلاق میدانست و اظهارات آنها را باین مناسبت که بیشتر تابع هوس‌ها و عواطف انسانی و دور از منطق و عقل سلیم بود، مردود می‌شمرد، بجائی نرسید و تا پایان دوره قدیم، خواندن منظومه‌ها و کار آموزی برای وقوف بر اسرار، نخستین وظیفه‌ای بود که بعهدۀ اطفال گذاشته میشد.

باظهور تراژدی نظر جدیدی پیدا شد. تراژدی، دیگر حکایت و قصه ساده‌ای محسوب نمی‌شد بلکه نوعی تفکر و تعقل درباره حادنه‌ای بشمار میرفت. در این مرحله فکر بشر، عملیات و اقدامات خدایان را بامهر و عطوفت و بصورت «انسانی» جلوه‌گر ساخت و سراینندگان بزرگ، در این‌راه خدماتی انجام دادند. در نظر اشیل و همچنین در نظر پندار، اساطیر، شرح و وصفی گویا از امید و کمال مطلوب بشر بود. در این‌که اشیل خود، بخدائی زئوس، و منازعات او، معتقد بوده است یا خیر چیزی نمیتوان گفت ولی این مطلب، که او، پرومته‌را، در جدالی که بازئوس بعهده گرفت، خدمتگزار و خیرخواه بشر دانسته، اهمیت بسزائی دارد. هرچند عقیده داشت که پرومته، مرتکب بزرگترین معاصی بوده و بشر را بطور قطع از خدایان و مبداء الوهی دور کرد. در صورتی که اشیل باقلم توانای خود، پرومته را نجات دهنده دنیا معرفی کرد و اقدامات وی و مصالحه نهائی او و زئوس را، بشفع بشريت انجام داد.

البته تراژدی نویسان هم در تنظیم آثار خود، دچار مشکلاتی برای توجیه وقایع بودند. برای تفسیر سرگذشت فیلوکتت که هنگام اردو کشی آگنی‌ها به تروا، بعلت بیماری، در جزیره دور افتاده‌ای، تنها و بی‌پناه ماند و پس از مدتی مجدداً در اردوی یونانیان حاضر شد، اشیل و سوفوکل و اوریپید، هر یک بنحوی بسط مقال داده‌اند و این مطلب را نتیجه وطن پرستی و وظیفه شناسی وی دانسته‌اند. در این مورد باید گفت که تراژدی نویسان، بخصوص س... ، بساماندها صورت انسانی داده‌اند.

وسوفو کل مخصوصاً، بهترین سرمشق اعطاف، که تراژدی نویسان در شرح حکایات افسانه‌ای بکار برده‌اند، بوده است.

اساطیر، در دوره تراژدی نویسان، اصالت و اهمیت مذهبی خود را، که از خصوصیات تراژدی بشمار است، محفوظ نگاه داشته‌اند. قهرمان تراژدی، با آنکه صورت انسانی بخود می‌گیرد و در هوس‌ها و امیال و همچنین مصائب بشری شرکت می‌جوید باز هم در دنیائی جداگانه، که همه چیز در آنجا با عظمت تر و همچنین وحشتناکتر است و از هر جهت «نمونه» و سرمشق محسوب میشود زندگی می‌کند. «اودیپ» که زمانی موجودی نفرین شده و علت اصلی بدبختی‌های اعقاب لایوس بشمار میرفت، با ابتکارات ادبی سوفو کل، تکلی تغییر وضع داد و بصورت قربانی بیگناهی که اراده نازوان او در برابر نظام دنیا و حکم تقدیر، محکوم شده بود درآمد. اودیپ پس از آنکه بمیل و رغبت از حکومت دست کشید و کسان خود را ترک گفت و حتی خود را از نعمت بینائی محروم ساخت، جلای وطن کرده، در غربت، در دل شب، در حالی که تنها دخترش بر بالین او بود، بدنیای جاودانی و بارگاه خدایان باریافت و باین ترتیب وی که بلاومصیبتی برای شهرت بود، در تبعیدگاه اختیاری خود (شهر Colone) بعنوان قهرمانی دلسوز و خیرخواه معرفی شد.

نتیجه این ابتکار ادبی (مخصوصاً اخلاقی و نوع دوستانه) تغییر شکل کلی افسانه‌ها بود. قهرمانان گمنام، یکباره شهرت یافتند. ایفی ژنی که قرار بود بصورت قربانی ساده‌ای تقدیم شود، در دوره تراژدی نویسان اهمیت زیادی کسب کرد و درباره او اخبار و حکایات مختلفی رواج گرفت که برای توجیه آنها مجدداً بحکایات عامیانه و روایات فولکلوری توسل جستند و همین مطلب، یعنی شهرت فوق‌العاده پاره‌ای از آنها، مانند دور ادبی ترا، موجب رواج روایات محلی مختلفی در باره پاره‌ای از قهرمانان شد و شاید بمناسبت همین شهرت، در بسیاری از نقاط، روایات محلی را بقهرمانانی که معروفیت بیشتری کسب کرده بودند، نسبت دادند. باین ترتیب اساطیر قدیم هلنی که باسانی تغییر شکل آنها ممکن بود، در تمام نواحی اطراف مدیترانه و تاورزهای دنیای قدیم نیز رواج گرفتند، بتدریج و مخصوصاً بعد از استیلای اسکندر و حتی در

دوره‌ای که امپراطوری روم تشکیل شد، افکار اساطیری و مذهبی دنیای قدیم، در قالب افسانه‌های هلنی تکوین یافت و بهمین دلیل برای تجسس نکات عمده مذهب کلوهاها و ژرمنها در مآخذ یونانی و لاتین، باید با توجه به تغییر شکل آنها، که معمولاً با ظاهر هلنی در اساطیر دوره کلاسیک، وارد شده‌اند مبادرت به تحقیق کرد. در روم نیز اساس کوشش محققین و مورخین این است که خدایان و افسانه‌ها را از قالب مصنوعی خود، که تحت تأثیر عوامل هلنی تغییر شکل داده‌اند، جدا کرده، صورت اولیه آنها را باز یابند.

از قرن سوم پیش از میلاد، که افکار یونانی تحت تأثیر فلسفه قرار گرفت، در اساطیر نیز همین تحول آغاز گشت. پیشتر، بطرز تفکر و طریق استفاده سوفسطائیان از اساطیر (در دو قرن پیش) اشاره شد. در این تاریخ، اساطیر بطریق دیگری مورد توجه واقع شدند چنانکه فی المثل، رواقیون، اساطیر را برای درک حقایق درباره طبیعت عالم مطالعه میکردند. در نظر آنها اساطیر، صورت پیچیده و کنایه آمیزی از حقایق عقلی بود. زئوس دیگر، فاتح و شکست دهنده تیتان‌ها محسوب نمی‌شد. وی را اصل مجرد عقل، نخستین محرك و غایت نهائی، خود هستی (l'Être en soi) میدانستند و چون مسأله توحید در نظر رواقیون اهمیتی کسب کرد، اهمیت مقام زئوس در مقابل سایر خدایان، روز بروز افزایش یافت.

در این مورد، عقاید عارفانه هم برای کشف حقایق مکتوم، با فلاسفه موافقت داشت. تصاویری که از موزها یا سیرن‌ها در مقابل رومی مشاهده می‌شد، معرف عقیده‌ای است که مردم آن زمان، بسر نوشت آینده داشتند. موزها معرف نظام دنیا، دنیائی که «نیکبختان» در آن بسر میبردند بودند، و سیرن‌ها معرف آواز الهی، که آنها را محظوظ میکرد، محسوب میشدند. داستانهای کهنه‌ای که راودیس نقل شده بود، بتدریج فراموش شد و سیرن‌ها را که پرندگان شریبری می‌دانستند، بصورت پیک امید مورد توجه قرار دادند.

کسانی که معمولاً باشك و تر دند، قضایا را می‌نگرند و لطف و زیبایی این حکایات را ناچیز می‌انگارند، بالعاده عوامل شکفت و غیر طبیعی را در اساطیر نمی‌پذیرفتند و عقیده داشتند که اساطیر، همان حوادث معمولی

وعادی هستند که دستخوش تعبیر و تفسیر نادرستی قرار گرفته‌اند. به عقیده آنها داستان آندرومد، دختر جوانی که بوسیله پرسیه از چنگال غولی نجات یافت، حکایت ساده‌ای است که شرح اقدامات پرسیه برای زهائی نامزد خود از دست راهزنان می‌باشد و مبارزه هراکلس را با اژدهای لرن بهمین نحو تفسیر می‌کردند. کتابی هم در همین زمینه، از نویسنده گمنامی بنام پالفاآتوس (Palaephatos) باقی است.^(۱)

یکی از فلاسفه قرن چهارم پیش از میلاد نیز، بنام اوامر (Evhémère)، بتدوین و انتشار کتابی دست زد تا طبیعت واقعی خدایان و قهرمانان را بنحوی که خود بآن معتقد بود (شبهه جماعتی که در سطور بالا بآن اشاره شد) بشناساند. بنظری، ابتکار و رواج اساطیر، در واقع برای تجلیل و تکریم افراد فناپذیر، بخصوص شاهان نیکوکار بوده است و او هم مانند پالفاآتوس میکوشید تا با دور کردن شاخ و برگهای اضافی و شگفت از اساطیر، آنها را با عقل وفق دهد. این نظریه طرفداران زیادی پیدا کرد. چنانکه ابی‌قوریها که منکر دخالت خدایان در امور بشر بودند، آنرا برای توجیه مسائل اخلاقی مورد استفاده قرار دادند. به عقیده آنان، تریپتولم نخستین فردی بود که بکشت گندم پرداخت و بهمین مناسبت افتخاراتی بدست آورد. شهرت و احترام هفائستوس هم باین جهت بود که نخستین آهنگر محسوب می‌شد. باین ترتیب، دنیای اساطیر در قالب و میزان فعالیت‌های بشری جای گرفت و قسمتهای اضافی از آن حذف شد. اهمیت این پیش آمد، بیشتر از آن جهت بود که گاه با حقایق مسلم تطبیق می‌کرد. گذشته از آنکه در افسانه‌ها بدسلطنت آگاممنون در «می سن» اشاره شده بود، در آرگولید، ستایش و احترامانی مخصوص آگاممنون رواج داشت. در اسپارت، همین مراسم درباره منلاس، همچنین مراسم بافتن خازهلن معمول بود. بنابراین ممکن بود نظریات او مر را در مورد

۱- چنانکه اومی گفت: باز یفه هرگز گاوی را دوست نداشته و گاو = Taureau،

نام عاشق او بوده - کالیستو، به خرس تبدیل نشد بلکه بوسیله خرسی از بین رفت - اثول مشك محتوی باد به اولیس نداد، بلکه اثول منجم و اختر شناسی بود که ساعت طلوع ستارگان و رابطه آن را با وزش بادهای می دانست....

يك واقعه حقیقی تعمیم داد. در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا ممکن نیست مطالبی را که موجب این ادعا بوده بطریقی دیگر تعبیر کرد و گفت که چون پیشتر مراسمی معمول بوده، همین مراسم سبب ایجاد قهرمانی شده و یا آنکه وجود يك قهرمان نتیجه ترکیب و تالیفی است که میان يك «رب النوع» و يك شخصیت تاریخی انجام گرفته! با پیروی از مکتب اومر، اساس «مذهب» مشرکین درهم میریخت و نویسندگان مسیحی که طرفدار این نظر بودند، خدایان آنها را افرادی غاصب و دروغگو معرفی کردند. باین ترتیب، کوششی که برای تطبیق اساطیر با عقل انجام گرفت، بابیرون ریختن و طرد جوهر حیاتی و عوامل زندگای که در اساطیر وجود داشت، مطلقاً منکر علت وجود آنها شد و در واقع، عقیده اومر درعین اینکه بسیار جلب نظر میکرد، کلمی منکر افکار اساطیری بود.^(۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- نویسنده معاصر، ایمانوئل ولیکوفسکی، هم که صاحب مطالعات و تحقیقات عمیقی است، پاره ای از مسائل مذهبی و معجزات را - از قبیل خروج بنی اسرائیل از مصر و عبور از بحر احمر و بلاهائی که بر مصریان نازل شد، و همچنین معجزه ای که به یوشع بن نون نسبت میدهند، یعنی توقف خورشید و ماه در آسمان - با اصول علمی منطبق میسازد.

Immanuel Velikovsky Mondes en collision Paris, 1952